

کارگردان این فیلم پیش از این به عنوان عکاس با نشریه نشنال جئوگرافیک همکاری می کرده است. صحنه‌های اصلی فیلم در سال ۲۰۰۷ با دوربین‌های دیفیوژن و استفاده از میکروفون‌های مخصوص زیر آب در ژاپن به شکل مخفیانه فیلم برداری شد.

فیلم، داستان یک گروه است که قصد دارند از یک فاجعه پنهان زیست محیطی، یعنی کشتار دلفین‌ها در خلیج تائچی در ژاپن فیلم برداری کنند.

فیلم با نمایی از یک فانوس دریایی فعال در شب آغاز می شود؛ بدین معنا که خطری در دریا، تهدید می کند و نیاز به راهنمایی وجود دارد! فیلم که با هشدار چینی آغاز می شود، این لحن هشدارآمیز را تا انتها نیز حفظ می کند. تصاویر نگاتیو و سیاه و سفید با کنتراست بالا که به وسیله فیلترهای فیلم برداری در شب و ثبت گرما، گرفته شده اند، بر زمینه عنوان بندی آغازین فیلم دیده می شود و صدای کارگردان که می گوید: «ما خیلی دوست داشتیم این کار را قانونی انجام دهیم»، پرسشی توأمان با تعلیق ایجاد می کند که خبر از تماشای فیلمی مهم می دهد که احتمالاً برخی تصاویرش نیز مخفیانه گرفته شده اند. این سرآغاز مقتدرانه می تواند به نوعی بیننده را برای تماشای آن چه در پی می آید، آماده کند. سپس فیلم ساز، پیش از آغاز نخستین گفت و گوهای فیلم، ضمن سکانشی که در ماشین ریچارد ابری گرفته شده، از زبان او موقعیت شهر و خطرات (!) احتمالی حضور در آنجا را گوشزد و مخاطب را با گوشه‌ای از سوابق و دلایل تولید فیلم **خلیج** آشنا می کند.

سپس گفت و گوها به شیوه مرسوم سینمای مستند با کارشناسان و فعالان مبارزه با کشتار دلفین‌ها در تائچی آغاز می شود که بخش افشاگرانه و مهم فیلم **مستند خلیج** را شکل می دهند. شیوه تصویربرداری مخفیانه و ایجاد تعلیق فراوان، به جذابیت فیلم افزوده و حتی می تواند بینندگان عادی را نیز جذب کند. همچنین استفاده از عکس، فیلم‌ها و موسیقی‌های آرشویی و انیمیشن در همین جهت به غنای اثر افزوده است و از فیلم **خلیج** یک فیلم مستند مدرن ساخته است.

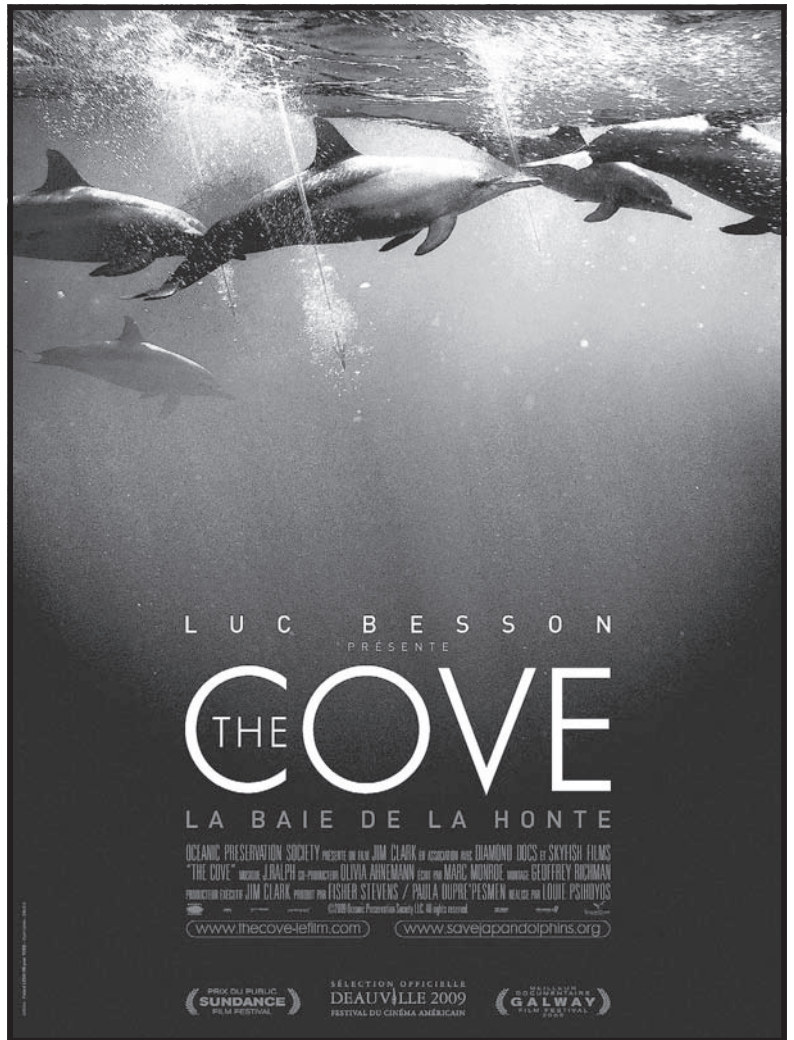
از آنجایی که برای درک اهمیت مسئله کشتار دلفین‌ها نیاز است مخاطب در بدو امر با این موجود آشنایی بیشتری پیدا کند، بخش بعدی فیلم به معرفی دلفین‌ها و رفتارهای آنان اختصاص دارد. مستندساز در اینجا نیز دست از افشاکاری برنداشته و ضمن نقد نمایش‌های حیوانی دلفین‌ها در استخرهای بزرگ و ستایش از زندگی طبیعی آنها با استفاده از گفتار متنی کنایه آمیز و استفاده از عباراتی مانند: «به نظر می آید که دلفین‌ها شادند و همیشه لبخند می زنند، اما لبخند یک دلفین بزرگ‌ترین فریب طبیعت است.» بیننده را بیش از پیش مشتاق به تماشای ادامه اثر و پی گیری سرنوشت دلفین‌ها می کند. به نظر می رسد فیلم از آغاز به هدف خود رسیده و از آنجا که قضاوت مستندساز در این فیلم از ابتدا مشخص است، در همان ۱۵ دقیقه نخست از آغاز فیلم موفق می شود به خواست خود برسد.

فیلم به همان شیوه‌ای که پس از مستندهای مایکل مور مورد توجه مخاطبان سینمای مستند قرار گرفت، با دست‌انداختن و نقد سیاستمداران و استفاده از تصاویر غیرحرفه‌ای و به سبک ژورنالیستی پیکان انتقاد خود را نسبت به موضوع کشتار دلفین‌ها، لحظه به لحظه تندتر می کند.

نگاهی به فیلم مستند «خلیج» (پناهگاه ساحلی)

# افشای تائچی!

احمد زاهدی



فیلم مستند **پناهگاه ساحلی** یا **خور** به کارگردانی لویی سیهویوس (نویسنده: مارک مونزو، ۹۲ دقیقه، ۲۰۰۹) که در ایران به عنوان **خلیج** هم شناخته می شود، امسال موفق شد اسکار بهترین فیلم مستند را از آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا به دست آورد. فیلم همچنین تاکنون در جشنواره‌های بسیاری به نمایش درآمده و ۲۴ جایزه دیگر مانند جایزه بهترین فیلم از دید تماشاگران در جشنواره ساندنس را از آن خود کرده است.

فصل‌هایی از فیلم که به چگونگی نحوه فیلم‌برداری مخفی از کشتار دلفین‌ها می‌پردازد، از فصول بسیار جذاب و تماشایی فیلم است که علاوه بر ایجاد تکنیک فیلم در فیلم در یک اثر مستند، با استفاده از تدوین موازی و تعلیقی که با هم‌نمایی تصاویر و با استفاده از موسیقی ایجاد کرده است، می‌تواند برای علاقه‌مندان به این شکل مستندسازی، جنبه آموزشی نیز داشته باشد. اگرچه ساختار فیلم به شدت متأثر از فیلم‌های مستند مشهوری چون **زندگی بدون توازن** یا **سایکو** است. و کارگردان بیشتر مقهور سوژه فیلم شده و سوبه‌ای ژورنالیستی در پیش گرفته و کمتر شاهد خلاقیتی سینمایی، مانند فصول جذابی که با دوربین‌های دید در شب گرفته شده‌اند، هستیم. از دشوارترین بخش‌های تولید این اثر احتمالاً صدابرداری و مونتاژ صداهاست که هم در بخش‌های فیلم‌برداری زیر آب و هم دیگر فصول فیلم، به بهترین نحو ممکن صورت گرفته است. پایین آمدن ضرباهنگ فیلم در فصل نمایش کشتار دلفین‌ها که با استفاده از تصاویر دوربین‌های مخفی گرفته شده است، با استفاده از موسیقی غمگین و نماهایی طولانی و تکرار شونده به این بخش از فیلم حال و هوایی دیگر بخشیده و این سکانس را از نظر ساختار سینمایی قوی‌تر و از سایر بخش‌های فیلم برجسته‌تر ساخته است.

فیلم **خلیج** با ناامیدی و همچنان معترض به موضوع کشتار دلفین‌ها با عبارت «امیدی نیست»



تمام می‌شود. البته با توجه سینماگران مستند به مسائل محیط زیستی و به تصویر کشیدن بی‌پروا و منتقدانه هجمه‌ای که دنیای سرمایه‌سالار امروزی برای مصرف و نابودی منابع زمین در پیش گرفته، با توجه به جوایزی که فیلم **خلیج** در سال ۲۰۰۹ میلادی در جشنواره‌های مستند و مستقل جهانی برده و همچنین برگزیده شدنش به عنوان برنده اسکار بهترین فیلم مستند در سال ۲۰۱۰ میلادی، شاید اینک با توجهی که این فیلم مستند به موضوع کشتار دلفین‌ها در ژاپن برانگیخت، روزنه‌ای از امید نیز گشوده شده باشد.

در آخر این فصل با داستانی که یک موج‌سوار حرفه‌ای از مبارزه یک دلفین با کوسه‌ای برای حفظ جان او سخن می‌گوید، هرچه بیشتر مخاطب با دلفین‌ها همذات‌پنداری می‌کند و سینماگر مستند فضا را برای بیان حرف اصلی‌اش کاملاً آماده می‌کند.

معرفی فعالان مبارزه با کشتار دلفین‌ها بدون هیچ پرده‌پوشی یا احترام کاذب با صداقت کامل و بیان معایب آنان به شیوه فیلم‌های پلیسی تلویزیونی با استفاده از نماهایی کوتاه از چهره اشخاص و نوشتن روی تصاویر، صورت می‌گیرد. این روش علاوه بر ایجاد ریتمی متفاوت و جذاب در فیلم از آنجا که مستندساز سعی کرده تا از آنها قهرمان نسازد، حس همذات‌پنداری مخاطب را به این وسیله با آنها بر می‌انگیزد. اگرچه در صحنه‌های پایانی و وقتی ریچارد اُبری با مانیتوری که به خود بسته - و در آن تصاویر دوربین‌های مخفی از کشتار دلفین‌ها نمایش داده می‌شود - به مجمعی رسمی و تصمیم‌گیرنده در این مورد وارد می‌شود. زاویه دوربین و موسیقی کمک می‌کند تا او را قهرمان اصلی فیلم بدانیم، اما قهرمان فیلم مستند **خلیج**، دلفین‌ها هستند که محور تمام توجهات در فیلم را تشکیل داده‌اند.

ایجاد نوعی طنز که مختص فیلم‌های مستند است، مثلاً نمایش پرینت اضافه بار گروه فیلم‌سازی در فرودگاه و تعجب مأمور گمرک و یا نمایش تصاویری که با دوربین روی دست گرفته شده از شوخی‌های گروه (چیزی شبیه پشت صحنه در متن فیلم) موجب شده تا از تلخی نهان در سراسر فیلم مستند **خلیج** اندکی بکاهد و همچنین فعالیت مشقت‌بار گروه‌های فعال برای مبارزه با کشتار دلفین‌ها جذاب‌تر و پویا نشان داده شود.

استفاده از تصاویر اصطلاحاً شکاری (آنی و محاسبه نشده) در فصول تعقیب و گریز که در آغاز فیلم برای لحظاتی دیده می‌شود، در دقایق میانی اثر اوج گرفته و فصل درخشانی از تعقیب و گریز در یک فیلم مستند را به نمایش می‌گذارد. که فیلم **خلیج** را برای لحظاتی شبیه به یک اثر جنایی یا نوآر و تماشایی کرده است.

از مهم‌ترین نقاط ضعف فیلم، سوبه یک‌جانبه و عدم دید جامعه‌شناسانه نسبت به محیط رویداد است. مستندساز، یک سوبه و فارغ از بررسی شخصیت و جامعه و نیازهای روستاییان ژاپنی که اقدام به صید و کشتار دلفین‌ها می‌کنند، آنها را جملگی محکوم و حتی بدون نمایش سندی این اقدام را به یاکوزا (مافیای ژاپنی) یا گروه‌های تبهکار نسبت می‌دهد. در حالی که چند دقیقه بعد دولت ژاپن را هم در این اقدام مسئول و مؤثر می‌شمارد. متأسفانه در فیلم خبری از بررسی ریشه‌های تاریخی صید دلفین‌ها و دلایل اقتصادی و ریشه‌های اجتماعی یا احیاناً آیینی آن وجود ندارد و تنها می‌شنویم که دلایل صیادان برای کشتار دلفین‌ها دروغ است. و نگرش یک‌سوبه و البته غربی مستندساز به فیلم آسیب جدی وارد کرده است. تا حدی که گه‌گاه در دام احساسات‌گرایی و قضاوت‌های غیر ضروری و احساسی می‌افتد. اگرچه چنین نوع قضاوتی نیز همان‌طور که در آثار مایکل مور نیز به خوبی می‌توان دید، در این نوع از سینمای مستند گزارشی و سیاسی - اجتماعی امری درونی و به اشتباه از مؤلفه‌های این سبک فیلم‌سازی شده است.